بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه سیزدهم(9/12/89)

نکته ای دیگر در رابطه با علی بن ابی حمزة: گفته می شود که خود شیخ طوسی نقل می کند از ثقات که اول من اظهر اعتقاد الوقف علی بن ابی حمزة البطائنی وزیاد بن مروان القندی وعثمان بن عیسی الرواسی طمعوا فی الدنیا ومالوا الی حطامها واستمالوا قوما فبذلوا لهم شیئا مما اختاروه من الاموال، وکان ذلک سبب وقفهم وجحدهم موته طمعا فی الاموال، کان عند زیاد بن مروان القندی سبعون الف دینار وعند علی بن ابی حمزة ثلاثون الف دینار، بعد می گوید احمد بن عمر هم از امام رضا علیه السلام شنید که راجع به علی بن ابی حمزة فرمود: الیس هو الذی یروی ان راس المهدی یهدی الی عیسی بن موسی وهو صاحب السفیانی وقال ان ابا ابراهیم(امام کاظم) یعود الی ثمانیة اشهر فما استبان لکم کذبه؟ یعنی آیا دروغگوئی او برای شما واضح نشد که گفت امام کاظم تا هشت ماه برمی گردد وشما دیدید که بر نگشت،

گفته می شود کسی که بخاطر طمع رد سی هزار دینار انکار عن جحود وعن علم می کند موت امام را وکسی که امام رضا علیه السلام می گوید فما استبان لکم کذبه، همچنین شخصی که ثقه وقابل اعتماد نیست، چطور ما بگوئیم شک داریم در بقاء وثاقت علی بن ابی حمزة.

البته این اشکال به این روایت مورد بحث وارد نیست زیرا راوی این روایت بزنطی است واحتمال عرفی نمی دهیم که بزنطی با وجود شدت ارتباط با امام رضا علیه السلام وشدت نفرت از علی بن ابی حمزة که در تاریخ هست بیاید بعد از واقفی شدن علی بن ابی حمزة از او حدیث نقل کند، مخصوصا که لایروی الا عن ثقة گفتیم یعنی لا یروی عن ثقة حین نقل الروایة نه اینکه لایروی الا عن ثقة الی آخر عمره، واطلاق شهادت شیخ طوسی اقتضاء می کند که ما بگوئیم که بزنطی از علی بن ابی حمزة قبل از وقفش نقل حدیث کرده است.

(ثقه در اصطلاح عده یعنی امامی اثناعشری متحرز از کذب نه مطلق انسان صادق، والشاهد علیه که شیخ در عده تعابیری دارد می گوید: اگر دو حدیث تعارض کردند یک حدیث از غیر امامی اثناعشری بود ویک حدیث از امامی اثناعشری بود حق تقدم با این حدیثی است که از امامی اثنا عشری هست، بعد می گوید که اگر یک حدیث مسند با یک حدیث مرسل تعارض کرد چون محتمل است که آن حدیث مرسل از غیر امامی اثناعشری باشد پس به این حدیث مسند امامی اثناعشری عمل می کنیم، الا ان یکون راوی آن حدیث مرسل امثال بزنطی وابن ابی عمیر وصفوان ممن عرفوا بانهم لایروون ولا یرسلون الا عمن یوثق بهم ولاجل ذلک سوت الطائفة بین مراسیل هولاء ومسانید غیرهم، ودر تعارض با مسند دیگر تعارضا تساقطا، اما اگر حدیث مرسل از غیر این سه نفر بود شاید آن مرسل عنه امامی اثناعشری صادق نباشد تعارض نمی کند با آن مسندی که از امامی اثنا عشری صادق است، پر واضح است که ثقه در این عبارت یعنی امامیِ اثناعشریِ متحرز از کذب، یقینا علی بن ابی حمزة اگر متحرز از کذب هم بود تا آخر حیاتش ولی امامی اثناعشری که نبود، پس لایرون الا عن ثقة قطعا شامل روایات بزنطی از علی بن أبی حمزة قبل از وقفش نمی شود ولو او متحرز از کذبش بوده است، فلا یرد اشکال فی هذه الروایة)، پس این روایت مشکل پیدا نمی د اما آیا مطالب بالا موجب ضعف او می شود یا نه؟

جواب از این شبهه این است که برای ما ثابت نشده که علی بن ابی حمزة با اینکه می دانست امام کاظم وفات کرده عالما عامدا برای سی هزار دینار جعل کرده که امام کاظم زنده است، اگر اینجور باشد نمی شود اعتماد کرد به او، زیرا کسی که در این مطلب مهم دروغ جعل کند در مطالب عادی هم دروغ جعل می کند، ویقینا مقصر هم بود، طمع اموال دنیا افراد را فریب می دهد، (این فریب خوردن یک زمینه هایی هم داشت چون در افواه شایع بود در بعضی روایات ما هم هست که امام کاظم یقوم بالامر، اینها هم درذهنشان بود که امام کاظم ظهور خواهد کرد وخروج می کند وپیروز می شود، شاید علت اینکه هارون امام را زندانی کرد تا آخر عمر بخاطر همین نگرانی بود)، پس نه اینکه عالما عامدا جعل کند بلکه فریب خورد توسط شیطان واز کاهی کوه ساخت، آمده دلش می خواهد بگوید که یقوم بالامر یعنی امام کاظم زنده وغائب است تا این پولها را در هر راهی که دلش بخواهد خرج کند، این باعث شد فریب شیطان را بخورد قطعا مقصر بود وقطعا امتلأ قبره نارا، اما اینکه بگوئیم آمده عالما عامدا جعل کرده یعنی خودش فریب نخورده فقط می خواهد دیگرا نرا فریب بدهد این ثابت نیست، خیلی از سران فساد وضلال اینها خودشان فریب می خورند، کسانی که در وهابیت پیش تاز بودند مثل بنباز وحکام سعودی اینها مقصرند ودر عذاب جهنمند آنها اول سر خودشان کلاه گذاشته اند بعد سر دیگران، لذا می آید خودش را منفجر می کند تا شیعه را از بین ببرند یا با صورت برافروخته به شیع توهین می کند، اینها اول خودشان را فریب داده اند، پس ثابت نیست که عالما عامدا جعل کرده باشد زنده بودن امام کاظم علیه السلام را، شاهدش هم شهادت شیخ طوسی است که عملت الطائفة بما رواه علی بن ابی حمزة البطائنی.

اما راجع به فما استبان لکم کذبه، اولا سندش ثابت نیست، علاوه به این معناست که لازم نیست در دروغ گفتن عالما عامدا باشد، وهابی ای که به شیعی می گوید رافضی خبیث این کاذب است، اما کاذب است بخاطر تقصیر در مقدمات، پس دلیل نمی شود که عالما عامدا دروغ می گفته بلکه شاید فریب خورده بوده است.

بعضی ها ممکن است اینجور هم جواب بدهند که کذب در موارد استثنائی وتنگناهای اجتماعی که برای حفظ مذهب خودش اقتضاء کرده که بگوید تا هشت ماه دیگر امام کاظم ظهور می کند تا پیروانش را از دست ندهد، این دلیل نمی شود که رد فروع هم وثاقتش حفظ نشود.

ولی ما این را خیلی به این حرف اطمینان نداریم زیرا کسی که با یک ملیون آدم می کشد با کمتر هم ممکن است دروغ بگوید یا سیلی بزند و...

فوقش اگر این روایات هم دلیل باشد که علی بن ابی حمزة ثقه نباشد بعد الوقف می شود طرف معارضه با قول شیخ طوسی که عملت الطائفة به روایات علی بن ابی حمزة، آیا طائفه که به روایات او عمل کردند آیا در عین حال معترف بودند که به خاطر سی هزار دینار عامدا عالما دروغ گفت که انکار کرد وفات امام کاظم علیه السلام را وامامت امام رضا علیه السلام را، این بعید است، بلکه یا همین توجیهی که ما می کردیم می کردند یا اگر قابل توجیه نباشد این دو نقل تعارض می کردند، فیجری استصحاب بقاء الوثاقة.

وجه چهارم برای وثاقت اسماعیل بن مرار:

این است که مرحوم کلینی در اول کتاب کافی به شخصی خطاب می کند که شما به من گقتی من دوست دارم که کتابی باشد که آثار صحیحه از معصومین علیهم السلام در آن باشد، خدا زمینه را فراهم کرد من کتابی نوشتم که ارجو ان یکون کما توخیت.

بعضی ها به این استشهاد کرده اند که پس کافی تمام روایاتش روایات صحیحه قابل اعتماد هست.

استاد: ما این را قبول نداریم، ارجو کما توخیت یعنی تلاش کرده ام که آثار صحیحه را بیاورم وامیدوارم که آنچه تو خواستی برآورده شده باشد اما اینکه غیر از آثار صحیحه هیچ چیز را نیاورم از این صحیحه استفاده نمی شود، شاهدش این است که در کافی خبر داریم صریح در جبر، یا خبر داریم بر اینکه امامها سیزده نفرند، در کافی 1/143: روایت ابی بصیر رانقل می کند: ووهب لاهل المعصیة القوة علی معصیته ومنعهم اطاقة القبول منه فوافقوا ما سبق لهم فی علمه ولم یقدوروا ان یاتوا حالا تنجیهم من عذابه، یعنی خدا به اهل معصیت قدرت بر معصیت داد واینها دیگر قادر نبودند که کاری بکنند که از عذاب خدا نجات پیدا کنند، چون علم خدا باید درست در بیاید، اینکه حرف خیام است که گفت گر می نخورم علم خدا جهل بود، یا رد اصول کافی 2/197: از ابی الجارود نقل می کند، حالب این است که روایش هم ابن محبوب است که از اصحاب اجماع است، عن ابن محبوب عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام عن جابر بن عبدالله الانصاری قال دخلت علی فاطمة علیها السلام وبین یدیها لوح فیه اسماء الاوصیاء من ولدها فعددت اثناعشر آخرهم القائم علیه السلام ثلاثة منهم محمد وثلاثة منهم علی، وحال اینکه در امامها چهار نفر علی هستند، واتفاقا در همین باب هست که اثناعشر من ولدی وانت یا علی اوتاد الارض که اگر از بین بروید ساخت الارض، حالا این را توجیه می کنید که یکی از آنها حضرت فاطمه است ومی خواسته چهارده معصوم را بگوید، ولی بالاخره کلینی این را در بابی ذکر کرده که می گوید باب ان الائمة اثناعشر، (والا بحث چهارده معصوم را که ذکر نمی کند، چون در باره معصومین ما یک روایت هم نداریم که بگوید المعصومین اربعة عشر، شاید بیشتر باشند، شاید حضرت زینب وحضرت عباس هم معصوم باشند) پس این کلام کلینی ظهور ندارد که هر چه شما خواسته اید بر آورده شده است، بلکه حتی در ادامه تعبیرش این است که فمهما کان فیه من تقصیر فلم تقصر نیتنا فی اهداء النصیحة، یعنی ممکن است کوتاهی ای هم در آن باشد ولی قصد ما خیر بوده است، پس نمی توانیم بگوئیم همه روایات کافی صحیح است، ولی بیش از صد تا روایت از اسماعیل بن مرار نقل کند با اینکه اول کتاب گفته امیدوارم این کتاب من مشتمل بر آثار صحیحه باشد( مثل اینکه طرف منبر برود بیست تا غلط داشته باشد بعد بیاید اخرش بگوید که ما تلاش کردیم که غلط نداشته باشیم والحمد لله یسر الله لنا).

استاد: ما در این وجه هم اشکال داریم، زیرا وقتی اینجور شد که لزومی ندارد که همه روایات آثار صحیحه باشد یعنی کلام کلینی شاهد نبود، دیگر کثرت نقل از اسماعیل بن مرار شاید یک مقدار به خاطر احکام غیر فقهیه بود در اصول کافی که در آنها غرض معرفت است نه تعبد ومنجزیت ومعذریت لذا باید افاده علم کند، گاهی برای تأیید آورده وگاهی می خواسته مجموع روایات مفید وثوق باشد، پس چند تای از این صد تا برای استدلال بوده معلوم نیست.

یک احتمال هم ما می دهیم که البته این احتمال اینجا به نفع سند این روایت تمام می شود، وآن این که اصلا اسماعیل بن مرار طریق به کتاب بوده، یعنی کتاب یونس نزد کلینی بود منتهی برای اینکه اینها نگویند مرسل است یک سند تشریفاتی را ذکر کردند، مثل اینکه امام یک کتاب دارند به نام چهل حدیث می گوید حدثنا شیخ عباس القمی قال حدثنا میرزا حسین النوری تا می رسد به کلینی بعد حدیث را نقل می کند که افضل الجهاد جهاد النفس، خوب امام که واقعا این حدیث را از کافی نقل می کند به سند معنعن که به او نرسیده بلکه از همین کتابی که دست بقیه مردم بوده نقل می کرده است، منتهی خواسته اند در طریق قرار بگیرند لذا سند ذکر کرده اند، اگر اینجور باشد به نفع ما البته هست چون می شود کتاب یونس ومشکل حل می شود، ولی این را من به عنوان یک احتمال نقل می کنم جازم نیستم که واقعا کتاب یونس نزد اینها بوده واین صرفا جنبه تشریفاتی داشته، چون شاید اسماعیل بن مرار این روایت را شفاهی نقل کرده از یونس نه اینکه در کتاب یونس بوده باشد.

خوب این جهار وجه را ذکر کردیم در هر چهار وجه احتمالی در مقابلش مطرح شد واشکالی مطرح شد، اما مجموع این چهار وجه قرائنی هستند که مفید وثوق واطمینانند، انسان متعارف اطمینان پیدا می کند به اینکه یا اسماعیل بن مرار ثقه بوده یا لا اقل اسماعیل بن مرار در طریق کتاب بوده وکتاب هم ثابت بوده برای این بزرگان.

بررسی محمد بن علی ماجیلویه، که در این روایت در سند صدوق ذکر شده بود:

ایشان توثیق ندارد، لذا آقای خوئی فرموده مجهول است، ولی به نظر ما کسی که شیخ صدوق کثیرا ما از او نقل حدیث می کند ومی گوید رضی الله عنه، اطمینان هست که محمد بن علی نزد صدوق حسن ظاهر داشنته وحسن ظاهر هم اماره وثاقت است، خلاف وثوق واطمینان است که صدوق راجع به شخصی که با او معاشرت داشته واو را آدم خوبی نمی داند از او این همه حدیث نقل کند وبعد هم بگوید رضی الله عنه.

آقای خوئی فرموده: شیخ برای صدوق بودن که هنر نیست، صدوق می گوید یک شخصی بود به نام احمد بن حسین ابی نصر لم أرَ انصب منه، ناصبی تر از او ندیدم، چون وقتی صلوات می فرستاد برای اینکه آل محمد را خارج کند می گفت اللهم صل علی محمد فردا، آنوقت صدوق از او حدیث نقل می کند، آقای خوئی می گوید یکی از مشایخ صدوق ناصبی بوده، پس شیخ صدوق بودن دلیل بر وثاقت نیست، اما طلب رحمت وترضی دلیل بر وثاقت نیست، بلکه مستحب است انسان برای هر مومنی طلب رحمت کند، اما برای اسماعیل حمیری شارب الخمر طلب مغفرت کرد.

استاد: می گوئیم جناب آقای خوئی! اما آن ناصبی که می گوئید شیخ صدوق بود، صدوق در یکجا اما در دو کتاب از او حدیث نقل می کند راجع به فضیلت امیر المومنین، که سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله: خلقت انا وعلی بن ابیطالب من نور واحد، خوب اینجا جای نقل از ناصبی است که ناصبی هم همچنین حدیثی راجع به فضیلت امیر المومنین نقل کرده است، این چه ربطی دارد به محمد بن علی ماجیلویه که صدوق این همه حدیث از او نقل می کند وبر او ترضی می کند.

اما ترضی امام بر اسماعیل حمیری یکبار بعد از فوت بوده است، اما تکرار رضی الله عنه ورحمة الله علیه برای آدم فاسق وآدم کاذبی که حدیث جعل می کرده وبا حدیثش لطمه به فقه می زده است واو را بخاطر معاشرت می شناخته بعید است، پس انصاف این است که اطمینان هست که محمد بن علی ماجیلویه ثقه است به نظر صدوق واین برای ما کافی است.

در ما نحن فیه دو سند است، هم اسماعیل بن مرار در سند است وهم محمد بن علی ماجیلویه، این همه شاهد بالاخره اطمینان پیدا می شود که یکی از اینها آدم خوبی بوده لاند یا لااقل هر دو دروغ نگفته اند، فیحصل للانسان العادی الاطمینان بسند هذه الروایة فالسند صحیح.